

فهرست

- دستیار ۷
- پس‌گفتار یوخن گُرفن ۲۴۵
- سال‌شمار زندگی روبرت والزر ۲۵۹

یک روز صبح، ساعت هشت، مردی جوان جلوی در خانه‌ای تک‌افتاده و ظاهراً شسته‌ورفته ایستاد. باران می‌آمد. مرد جوان فکر کرد: «چه عجب که چتر دارم.» چون در سال‌های گذشته هیچ‌وقت چتر نداشت. در یکی از دو دستش که مستقیم به زیر آویزان بود، یک چمدان قهوه‌ای گرفته بود، یکی از آن چمدان‌های خیلی ارزان. جلوی روی مرد جوان که به نظر می‌رسید از سفر می‌آید، یک پلاک لعبی قرار داشت که روی آن نوشته شده بود: ک. توبلر^۱، دفتر فنی. مرد جوان کمی صبر کرد طوری که انگار داشت به چیزی یقیناً بسیار بی‌اهمیت فکر می‌کرد. بعد دگمه‌ی زنگ برقی رافشار داد و کسی که به نظر می‌رسید کلفت خانه است، آمد که در را به روی مرد جوان باز کند.

یوزف^۲ گفت: «من کارمند جدیدم.» اسم مرد جوان یوزف بود. کلفت راه را نشانش داد، از او خواست برود پایین توی دفتر و گفت آقا فوراً می‌آید. یوزف از پله‌هایی پایین رفت که ظاهراً بیشتر برای مرغ‌ها ساخته شده بود تا برای آدم‌ها؛ و بلافاصله دست راست وارد دفتر فنی شد. بعد از کمی انتظار در باز شد. جوان منتظر از صدای قدم‌های محکم روی پلکان چوبی و از طرز باز شدن در آقا فوراً شناخت. ظاهر آقا فقط تأییدی بود بر اطمینان

1. C. Tobler

2. Joseph